

امام علي عليه السلام و قبول حكومت

بسم الله الرحمن الرحيم

با عرض سلام! خداوند همه ما را به راه راست هدايت دهد. اميدوارم به سوالاتي كه در پي اين خطبه از سخنان امير المومنان علي عليه السلام مي آيد جواب دهيد تا رفع شبهه شود

* - امير المؤمنين علي عليه السلام در خطبة ۹۱ نهج البلاغه مي فرمايد: دَعُونِي وَ اَلْ تَمِسُوا غَيْرِي فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَهُ وُجُوهُ وَ اَلْوَانُ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ اِنَّ اَلْ اَفَاقَ قَدْ اَغَامَتْ وَ اَلْ مَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ. وَ اَعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اُجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَ لَمْ اُضِغْ اِلَيَّ قَوْلِ الْقَائِلِ وَ عَثِبَ الْعَاثِبِ وَ اِنْ تَرَكَتُمُونِي فَاَنَا كَاَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اَطُوعُكُمْ لِمَنْ وَاَلَيْتُمُوهُ اَمْرُكُمْ وَ اَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اَمِيْرًا.

سؤال ۱) اگر امامت اصلي از اصول دين است، اگر علي عليه السلام همانند پيامبران از طرف خدا برگزيده شده، اگر طبق آية تبليغ و آية تطهير و حديث غدیر و حديث منزلت بارها و بارها به عنوان جانشين پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم معرفي شده چه حق دارد كه بگويد مرا رها كنيد و كسي ديگري را جستجو كنيد؟

سؤال ۲) آيا اين لهجه كسي است كه از سوي خدا تعيين شده؟ اگر واقعاً از سوي خدا عزّ و جل و رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم تعيين شده ديگر اين پيش شرطها چيست؟ مگر شنیده شده كه پيامبري بيايد و بگويد، اولاً شرايط مساعد نيست، دست از سر من برداريد «دعوني و التمسوا غيري» در ثاني اگر اصرار كنيد به شرطي خواهم پذيرفت كه هر جور خودم مي خواهم جامعه را رهبري كنم؟

سؤال ۳) مي فرمايند: «و اگر رهايم كنيد مانند يكي از شما خواهم بود». چطور؟ يعني كسي كه مسئوليتش از مسئوليت پيامبران هم مهمتر است تا اين حد از مسئوليت فرار مي كند كه خودش را مانند بقيه مردم كه مسئوليت ندارند به حساب مي آورند بلكه علاوه بر آن مي فرمايد: (و شايد شنواتر و فرمانبردارتر از شما براي كسي باشم كه حكومت خود را به از مي سپاريد.)

سؤال ۴) حضرت فرمودند: (لِمَنْ وَوَلِيَّتُمُوهُ أَمْرُكُمْ) «کسی که حکومت خود را به او می سپارید». چرا فرمود حکومت خود را؟ مگر حکومت وام مردم است و آنها اختیار دارند که به هر کس خواستند بسپارند؟ مگر نه این است که امام و خلیفه را خداوند عزوجل تعیین می کند و مردم هیچگونه حقی در تعیین آن ندارند؟ مگر نمی گویند که تعیین خلیفه شورایی نیست؟ مگر نه این است که اهل شوری را غاصب نامیدند؟ پس چگونه حضرت علی (ع) می فرماید: به هر کسی که حکومت خود را بسپارید اطاعت می کنم «ولیتموه» چرا نگفت؟ «ولاه الله» هر کسی را که خدا تعیین کند من از او اطاعت می کنم؟

سؤال ۵) حضرت می فرماید: وَ أَنَا لَكُمْ وَزِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَمِيْرًا «و من براي شما به وزارت بنشینم بهتر از قیام به امارت است. چطور؟ مگر کسی را که خدا تعیین کرده، کسی را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده، کسی که با دهها و صدها آیه و حدیث به امامت تعیین شده مگر دائرة اختیارش چقدر است که از پیش خودش از منصب الهی صرف نظر کند و سخاوتمندانه تعارف کند که اصرار نکنید وزیر بودن یعنی همکار و مشاور بودن من برای شما بهتر از این است که امیر (امام و خلیفه) باشم، اگر ایشان از سوی خدا عزوجل و پیامبر (ص) تعیین شده بودند پس آیا اظهار می کند که مشاور بودن بهتر از امام بودن است مگر تشخیص مصلحت با کیست؟ این خداوند است که تشخیص می دهد امام بهتر است یا مشاور یا اینکه شخص مأمور و مکلف؟ بیائیم بپذیریم که حضرت علی (ع) معصوم هم بود، مگر معصوم می تواند با صلاح دید خودش حکم خدا را تغییر دهد؟ به چه دلیل؟

عرض کردیم که قرار نیست ما پاسخ دهیم، کار ما فقط این است که نهج البلاغه را کشف اسرار نمائیم، این خواننده است که باید پاسخ بیابد و از عاشقان نهج البلاغه بخواهد که این اسرار پیچیده و معماهای گیج کننده را باز کنند؟

امام علي عليه السلام و قبول حكومت

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلاة والسلام علي حبيبنا محمد صلي الله عليه وآله

با عرض سلام!

در پاسخ به سؤالات فوق باید گفت:

اولاً: این خطبه حضرت علي عليه السلام زماني صورت گرفته كه آشوب و فتنه فرا گیر شده، و در اثر بدعتها و خلافهائي كه توسط خلفاء انجام گرفته بود، و مردم با اسلام واقعي فاصله گرفته بودند، و سنت حقيقي به فراموشي سپرده شده بود، كه امام شافعي در كتاب الام از وهب بن كيسان نقل مي كند: (كل سنن رسول الله قد غيرت حتي الصلاة). كتاب الام: ۱ / ۲۰۸

و ابن سعد در طبقات آورده: (عن الزهري قال: دخلت علي أنس ابن مالك بدمشق و هو وحده يبكي، فقلت: ما يبكيك؟ قال: لا أعرف شيئاً مما أدركت، إلا هذه الصلاة وقد ضيعت). صحيح الترمذي: ۳ / ۳۰۲ و جامع بيان العلم: ۲ / ۲۴۴ والزهد والرقائق: ۵۳۱ و ضحي الإسلام: ۱ / ۳۶۵

و امام مالك در كتاب الموطأ از جدش نقل کرده: (ما أعرف شيئاً مما أدركت الناس إلا النداء بالصلاة) الموطأ: ۱ / ۹۳ و شرحه: ۱ / ۱۲۲

و ده ها موارد ديگر نشان مي دهد كه در اثر عدم آشنائي حاكمان جامعه به اسلام و عمل به خلاف سنت، نشانه هاي حقيقي اسلام از ميان مردم رفته است.

و قضيه به جايي رسيده بود كه وقتي علي عليه السلام نماز خواند، مردم گفتند: نماز علي عليه السلام ياد آورد نماز پيامبر صلي الله عليه وآله بود.

كما روي مسلم بإسناده عن مطرف قال: (صليت أنا وعمران بن حصين خلف علي بن أبي طالب فكان إذا سجد كبير، وإذا نهض من الركعتين كبير، فلما انصرفنا من الصلاة قال: أخذ عمران بيدي، ثم قال: لقد صلي بنا هذا صلاة محمد صلي الله عليه وسلم، أو قال: قد ذكرني هذا صلاة محمد صلي الله عليه وسلم). صحيح مسلم: ۲ / ۸ طبعة دارالفكر بيروت، (۱ / ۱۶۹) باب إثبات التكبير من كتاب الصلاة

روي البخاري، عن عمران بن حصين قال: صَلَّى مع علي بالبصرة فقال: ذكرنا هذا الرجل صلاة كذا نصليها مع رسول الله صلى الله عليه وسلم). [صحيح البخاري: ١ / ٢٠٠، ط. دار الفكر بيروت الاوفست](#)
عن طبعة دار الطباعة باستانبول. [باب إتمام التكبير في الركوع من كتاب الآذان](#)

و في رواية اخري عن مطرف بن عبد الله، قال: (صليت خلف علي بن أبي طالب أنا وعمران بن حصين فكان إذا سجد كبر، وإذا رفع رأسه كبر، وإذا نهض من الركعتين كبر، فلما قضي الصلوات أخذ بيدي عمران بن حصين فقال: لقد ذكرني هذا صلاة محمد صلى الله عليه وسلم، أو قال: لقد صَلَّى بنا صلواة محمد صلى الله عليه وسلم). [صحيح البخاري: ١ / ١٩١، باب إتمام التكبير في السجود](#)

وثانياً: عده اي از مردم که در زمان عثمان به تصرف بي رويه بيت المال عادت کرده بودند، و انتظار داشتند در زمان علي عليه السلام نیز به همان منوال کار پیش برود، و روي اين جهات، علي عليه السلام به مردم مي گوید: (اگر چنانچه منظور شما اين است که حکومت من نیز به همان روش خلفاء گذشته باشد، و کتاب خدا و سنت پیامبر کنار گذاشته شود، من حاضر نيستم اين چنین حکومتي را بپذيرم)، همانگونه که بعد از فوت عمر در شوراي شش نفره، عبدالرحمن به علي عليه السلام پیشنهاد کرد که حکومت را به شرط عمل به سیره شيخين بپذيرد، ولي علي عليه السلام قبول نکرد.

وخلا (عبد الرحمن بن عوف) بعلي بن أبي طالب، فقال: لنا الله عليك، إن وليت هذا الأمر، أن تسير فينا بكتاب الله، وسنة نبيه، وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: أسير فيكم بكتاب الله، وسنة نبيه ما استطعت. فخلا بعثمان فقال له: لنا الله عليك، إن وليت هذا الأمر، أن تسير فينا بكتاب الله، وسنة نبيه، وسيرة أبي بكر وعمر. فقال: لكم أن أسير فيكم بكتاب الله، وسنة نبيه، وسيرة أبي بكر وعمر). [تاريخ يعقوبي ج ٢ ص ١٦٢، رجوع شود به شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج ١ ص ١٨٨، ج ٩ ص ٥٣، ج ١٠ ص ٢٤٥ ج ١٢ ص ٢٦٣، الفصول في الأصول از جصاص، ج ٤ ص ٥٥، أسد الغابة ج ٤ ص ٣٢، السقيفة وفدك از جوهری ص ٨٦، تاريخ المدينة از ابن شبة النميري ج ٣ ص ٩٣٠، تاريخ الطبري ج ٣ ص ٢٩٧، تاريخ ابن خلدون ق ١، ابن خلدون ج ٢ ص ١٢٦.](#)

و عاص بن وائل گوید: به عبد الرحمان گفتم: چگونه با وجود شخصيتي مانند علي با عثمان بيعت کردید؟ پاسخ داد: گناه من چیست که سه مرتبه به علي پیشنهاد کردم که خلافت را به شرط عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر بپذيرد ولي قبول نکرد. ولي عثمان زیر بار اين پیشنهاد رفت.

(عن عاصم، عن أبي وائل، قال: قلت: لعبد الرحمن بن عوف كيف بايعتم عثمان وتركتم علياً رضي الله عنه، قال: ما ذنبي قد بدأت بعلي فقلت أبايعك علي كتاب الله، وسنة رسوله، وسيرة أبي بكر وعمر رضي الله عنهما، قال: فقال: فيما استطعت، قال: ثم عرضتها علي عثمان رضي الله عنه فقبلها) مسند أحمد بن حنبل ج ١ ص ٧٥، فتح الباري ج ١٣ ص ١٧٠

و در همان خطبه مورد نظر شما نیز حضرت علي عليه السلام به همین قضیه اشاره کرده و می فرماید: (فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وُجُوهٌ وَ أَلْوَانٌ لَا تَقُومُ لَهُ الْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ الْعُقُولُ وَ إِنَّ أَلْ أَفَاقَ قَدْ أَغَامَتْ وَ أَلْ مَحَجَّةً قَدْ تَنَكَّرَتْ). (زیرا ما با حادثه ای روبرو هستیم که آن را چهره ها و رنگهاست، حادثه ای که دلها بر آن استوار، و عقلا بر آن پایدار نمی ماند، آفاق حقیقت را ابر سیاه گرفته، و راه مستقیم دگرگون و نا آشناخته شده است).

پس روشن هست که سخن حضرت علي عليه السلام که می گوید: (مرا رها کنید و به سراغ دیگری بروید) ، یعنی اگر می خواهید همان مسیر خلفاء گذشته را ادامه دهم، من حاضر نیستم به سراغ کسانی بروید که حاضر باشند به همان کیفیت حکومت کنند.

و قبول این چنین حکومت نه تنها مشمول آیه شریفه (وما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضی الله ورسوله أمراً...) نیست، بلکه خلاف نظر خداوند عز وجل است، همانطوری که به حضرت داود می گوید: (یا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق). سوره ص: ٢٦

و حاکم اسلامی در صورتی می تواند حکومت حق تشکیل دهد که جامعه پذیرای آن باشد، و اگر چنانچه حاکم منصوب از طرف خدا، قادر به اجرای حق نباشد تشکیل حکومت، و یا قبول حکومت بر او واجب نیست. همانطوری که رسول اکرم صلی الله علیه وآله در مدتی که مکه بودند اقدام به تشکیل حکومت نکردند ولی بمجرد آمدن به مدینه و اعلام آمادگی مردم، اقدام به تشکیل حکومت نمود.

و به این نکته نیز باید توجه کرد که موضوع امامت با قضیه حکومت جداست، چون امامت يك منصب خداوندی است، ولی حکومت از شئون امامت است پس هر کسی را که خداوند به این مقام والا نصب کند، امام است، چه مردم بخواهند و یا نخواهند.

می بینیم خداوند تبارک و تعالی در باره حضرت ابراهیم می گوید: ما تو را بعنوان امام و پیشوای مردم معین می کنیم: (إني جاعلك للناس إماماً). سوره بقره: ١٢٤

و در باره حضرت داود می گوید: ما تو را خلیفه روی زمین قرار دادیم پس در میان مردم، حاکم بحق، باش: (یا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق). ص: ۲۶

حضرت موسی از خداوند می خواهد که جانشین بعد از او را معین نماید: (واجعل لي وزيراً من أهلي). طه: ۲۹

خداوند نیز در پاسخ دعای حضرت موسی فرمود: (قال قد أوتيت سؤالك يا موسي). طه: ۳۶

خداوند نیز در رابطه با بنی اسرائیل می فرماید: از میان ملت بنی اسرائیل، افرادی را بعنوان رهبر و پیشوا انتخاب نمودیم (وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا). السجدة: ۲۴

پس در تمامی این آیات، خداوند انتخاب خلیفه و پیشوا، به خود نسبت داده شده است.

و همچنین علماء بزرگ اهل سنت مانند ابن هشام و ابن کثیر و ابن حبان و دیگران نقل کرده اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بهنگام دعوت قبائل عرب بسوی اسلام، بعضی از شخصیت‌های بزرگ قبایل مانند بنی عامر بن صعصعة، به حضرت گفتند: اگر ما تو را یاری کنیم و کار تو بالا بگیرد، ریاست و جانشینی بعد از تو، به عهده ما خواهد بود؟ (أیكون لنا الأمر من بعدك؟)

حضرت پاسخ داد: تعیین رهبری به دست من نیست؛ بلکه به دست خدا هست و هر کس را که بخواهد، انتخاب خواهد کرد: (الأمر إلی الله یضعه حیث یشاء).

وی گفت: ما حاضر نیستیم خود را فدای اهداف تو کنیم، و پس از پیروزی، منصب ریاست به افراد دیگر برسد: (فقالوا: أنهدف نحورنا للعرب دونك، فإذا ظهرت كان الأمر في غيرنا؟ لا حاجة لنا في هذا من أمرک). الثقات لابن حبان ج ۱ ص ۸۹، البداية والنهاية لابن کثیر ج ۳ ص ۱۷۱ و همچنین مشابه این قضیه با قشیر بن کعب بن ربیعة، اتفاق افتاد و او نیز به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: اگر بهره ای از ریاست در حکومت اسلامی نصیب ما نشود، ما حاضر نیستیم به تو ایمان بیاوریم. سیرة ابن هشام ج ۲ ص ۲۸۹، السیرة النبویة لابن کثیر ج ۲ ص ۱۵۷، مع المصطفی للدکتورة بنت الشاطی ص ۱۶۱.

رسول گرامی صلی الله علیه و آله، در بدترین موقعیتی که نیاز مبرم به نیروی و کمک داشت، حاضر نشد با وعده جانشینی، مساعدت قبایل را جذب نماید.

و شرایط تشکیل حکومت برای او فراهم باشد یا نباشد: (الحسن والحسين إمامان قاما أو قعدا) ابن شهرآشوب فرموده: واجتمع أهل القبلة علي أن الرسول قال: الحسن والحسين إمامان، قاما أو قعدا. المناقب: ۳ / ۱۶۳، بحارج ۴۳ ص ۲۹۱

ولي مادامي که جامعه پذيراي حکومت نباشد و موانعي بر سر راه حکومت ايجاد کند، تشکیل حکومت برای حاکم اسلامي واجب نیست، ولي همين که موانع، برطرف و شرایط اجرائي حکومت فراهم گردید، اقدام به تشکیل حکومت خواهد کرد.

پر واضح است که بيعت مردم، موانع اجرائي حکومت را از بين برده و زمينه تشکیل حکومت را مهيا مي سازد، نه اينکه به حکومت حاکم اسلامي، مشروعيت ببخشد.

بعد از رسول گرامي صلي الله عليه وآله حتي در دوران خلافت خلفاي سه گانه، علي عليه السلام، همان امام منصوب از طرف پيامبر صلي الله عليه وآله به امر خداوند است و تنها فرد اولي به مردم از خود مردم است، و اگر در زمان خلفا، در مسير ياري اسلام بيا مي خيزد و براي نجات دين قيام مي کند، بعنوان همکاري با خلفا نیست، بلکه بعنوان عمل به وظيفه در محدوده امکان، يا از باب دفع افسد به فاسد است که سخن حضرت در نهج البلاغه، گوياي اين حقيقت است: (فنهضت في تلك الأحداث حتي زاح الباطل وزهق، واطمأن الدين وتنهته). نهج البلاغة (صبحي الصالح) الكتاب ۶۲ ص ۴۵۱، شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ۶ / ۹۵، الامامة والسياسة: ۱ / ۱۷۵

از اشتباهات بزرگ بعضي از انديشمندان، اين است که تصور نموده اند امامت با حکومت مترادف است و حال آنکه حکومت يکي از شؤون امامت است. همانگونه که هدايت مردم، حفظ شريعت، وساطت در فيض بر کل هستي و بسط عدالت از ديگر شؤونات امامت است.

تمامي اين شؤونات جز بسط عدالت، در دوران خلافت خلفاء ثلاثه بر وجود مقدس حضرت امير المؤمنين عليه السلام مترتب بود، ولي بسط عدالت در سايه حکومت مشروط به ايجاد زمينه و خواست مردم بود، که بعد از قتل عثمان فراهم گردید.

اما نسبت به سؤال دوم، باید گفت:

أولاً: مراد حضرت علي عليه السلام این است که: اگر قبول حکومت نمایم به آنچه که از کتاب و سنت در یافته ام بر شما حکومت خواهم نمود، نه بطوریکه دلخواه شما باشد. وهمین شرط را نیز در قضیه شورایی شش نفره بیان فرمود.

وثانياً: قرآن با کمال صراحت می گوید: که مبنای حکم حاکم اسلامی باید بر طبق دستور الهی باشد نه دلخواه مردم. (لتحكم بين الناس بما أراك الله)

(ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون الفاسقون الظالمون)

وثالثاً: مگر حضرت موسی بنا به دلخواه مردم حکومت می کرد، اگر این چنین بود با گوساله پرستی و ده ها موارد خلافی که مورد خواست مردم بود، نباید مخالفت می کرد.

ورابعاً: هر حاکم اسلامی و غیر اسلامی اگر بخواهد بنا به دلخواه مردم حکومت کند شیرازه جامعه از هم پاشیده می شود، چون هر بخشی از مردم چیزی می خواهند که با خواست بخش دیگر در تضاد است.

اما این که نوشته اید: که علی چرا سکوت کرد با اینکه چند تا دوست و یاور داشت.

باید گفت: اگر چنانچه شما به خود نهج البلاغه و بعضی از کتب اهل سنت مراجعه می کردید این چنین سؤالی طرح نمی کردید.

چون حضرت علي عليه السلام در نهج البلاغه با صراحت می فرماید: (اللهم إني أستعديك علي قریش فإنهم قد قطعوا رحمي، وأكفأوا إنائي، وأجمعوا علي منازعتي حقا كنت أولي به من غيري، وقالوا: ألا إن في الحق أن تأخذه وفي الحق أن تمنعه، فاصبر مغموماً أو متأسفاً، فنظرت فإذا ليس لي رافد ولا ذاب ولا مساعد إلا أهل بيتي، فضننت بهم عن المنية فأغضيت علي القذي، وجرعت ريق علي الشجي، وصبرت من كظم الغيظ علي أمر من العلقم، وآلم للقلب من حز الشفار). **نهج البلاغة لمحمد**

عده: ۲ / ۲۰۲، الخطبة ۲۱۷

واین خطبه را ابن ابی الحدید معتزلی که در شرح نهج البلاغة که سراسر این کتاب دفاع از أهل سنت و رد عقاید شیعه می باشد در ج ۶ ص ۹۵ و ج ۱۱ ص ۱۰۹ آورده است، و همچنین ابن قتیبه دینوری در الإمامة والسیاسة، لابن قتیبه ج ۱ ص ۱۳۴ با اندک تفاوتی نقل نموده است.

و در جای دیگر حضرت می فرماید: اگر ترس از ایجاد تفرقه میان امت نوپای اسلامی نبود، برخورد قاطع مرا مشاهد می کردید: (وَأیم الله لولا مخافة الفرقة بين المسلمين ، وأن يعود الكفر ، ویبور الدین ، لكننا علی غیر ما كنا لهم علیه...) . شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۰۷.

و همچنین با کمال صراحت می گوید: من با اینکه از ابوبکر و عمر شایسته تر برای خلافت بودم، ولی دیدم اگر چنانچه ساکت باشم و اطاعت نکنم مردم به طرف کفر باز می گردند، و ملت گرفتار اختلاف، و جنگ داخلی خواهند شد.

قال عامر بن واثلة: (كنت علي الباب يوم الشوري ، فارتفعت الأصوات بينهم ، فسمعت عليا (عليه السلام) يقول: بايع الناس أبا بكر وأنا والله أولي بالأمر وأحق به ، فسمعت وأطعت مخافة أن يرجع الناس كفارا ، يضرب بعضهم رقاب بعض بالسيف ، ثم بايع أبو بكر لعمر وأنا والله أولي بالأمر منه ، فسمعت وأطعت مخافة أن يرجع الناس كفارا). مناقب الخوارزمي: ۳۱۳، الفصل ۱۹ الرقم ۳۱۴، تاريخ دمشق لابن عساکر الشافعي: ۳ / ۱۱۸ الرقم ۱۱۴۳، فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۲۰ الرقم ۲۵۱، كنز العمال: ۵ / ۷۲۴، تاريخ مدينة دمشق: ۴۲ / ۴۳۴، ميزان الاعتدال: ۱ / ۴۴۲، لسان الميزان: ۲ / ۱۵۶

و اما نکته سوم: حضرت می فرماید:

(وَإِنْ تَرَكَتُمُونِي فَأَنَا كَأَحَدِكُمْ) اگر مرا رها کنید همانند یکی از شما خواهم بود. نظر حضرت فرار از مسئولیت نیست؛ بلکه زیر بار حکومت غیر الهی که مورد خواست مردم هست، نرفتن است؛ و جمله (لِمَنْ وَلِيَّتُمُوهُ أَمْرُكُمْ) بهترین دلیل بر این است که این ولایت مورد نظر شما قابل قبول من نیست و به هر کس می خواهید واگذار کنید، و سراغ آن کس بروید که حاضر هست این چنین حکومتی را قبول کند.

ونکته آخر هم که حضرت می فرماید:

(وَ أَنَا لَكُمْ وَزيراً خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي أَميراً) ، من برای شما به وزارت بنشینم بهتر از قیام به امارت است

منظور حضرت این است که اگر من حکومت را بپذیرم، تمام معیارهای غلط گذشته را کنار خواهم گذاشت و افراد نالایق را از مسئولیتها برکنار خواهم زد و افراد لایق را که کنار گذاشته شده اند بر مسئولیتها منصوب خواهم نمود: (ولتساطن سوط القدر حتی يعود أسفلکم أعلاکم وأعلاکم أسفلکم) **خطبه ۱۶ نهج البلاغه**

و تمام اموال عمومی که بناحق تصرف شده به بیت المال خواهم گرداند: (والله لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الإمام لرددته). **خطبه ۱۵ نهج البلاغه**.

خلاصه کلام اگر من مسئولیت بپذیرم حکومت را به همان روش زمان رسول اکرم خواهم گرداند. (وإن بليتکم قد عادت کهيئتها يوم بعث الله نبيکم والذي بعثه بالحق). **خطبه ۱۶ نهج البلاغه**.

و قطعاً این چنین کار برای شما سنگین خواهد بود، و شما تحمل این چنین عدالتی را ندارید، و به صلاح شما هم نیست؛ ولی اگر من مسئولیتی در جامعه نداشته باشم پس تکلیفی هم ندارم، و بعنوان مشاور در موارد ضرورت که همانند گذشته عمل خواهم کرد و این به صلاح شما هست. و لذا می بینیم حضرت جمله (خَيْرٌ لَكُمْ) به کار برده یعنی به نفع شما هست، و این جمله حضرت نشانه صرف نظر از خلافت الهی نیست بلکه اعتراضی است بر خواسته های نا مشروع مردم، و عدم قبول حکومت، خلاف شرع نرفتن است.

و در پایان نوشته اید: که کار ما فقط این که نهج البلاغه را کشف اسرار نمایم.

از شما می پرسم: که آیا از تمامی نهج البلاغه، فقط همین يك خطبه را کشف فرموده اید؟ و یا سایر خطب و نامه های حضرت را نیز مورد مطالعه قرار داده اید؟

و آیا از همه این کتاب پر ارج علی علیه السلام فقط این خطبه را قبول دارید و یا سایر خطبه ها که مسئله امامت و خلافت خویش را به صراحت بیان نموده، و خلافت خلفاء گذشته را زیر سؤال برده نیز قبول دارید؟ مگر علی علیه السلام در خطبه سوم به صراحت نمی گوید: که خود ابوبکر نیز می دانست لباس خلافتی که به تن کرده، حق مسلم من است ولی من در برابر این عمل خلاف و خانمانسوز، صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم، و در جلوی چشمانم حقوق مرا به یغما بردند.

(أما والله ، لقد تقمصها ابن أبي قحافة ، وإنه ليعلم أنّ محلي منها محل القطب من الرحا ، ينحدر عني السيل ، ولا يرقى إلي الطير. فسدت دونها ثوبا ، وطويت عنها كشحا ، وطفقت أرتئي بين أن أصول بيد جذاء ، أو أصبر علي طخية عمياء ، يهرم فيها الكبير ، ويشيب فيها الصغير ، ويكدح فيها مؤمن حتي يلقي ربه ، فرأيت أن الصبر علي هاتا أحجي ، فصبرت وفي العين قذي ، وفي الحلق شجا ، أري تراثي نهبا). شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد ج ١ ص ١٥١.

و اگر در نهج البلاغه إمام عبده (أما والله لقد تقمصها فلان) آمده وي بلافاصله توضيح داده: (وفلان كناية عن الخليفة الاول أبي بكر رضي الله عنه).

مگر حضرت در خطبه دوم نهج البلاغه به صراحت نمي گوید: (ولايت حق مسلم آل محمد است ، و اينها وصي و وارث رسول اکرم صلي الله عليه وآله هستند، و هم اکنون با قبول ولايت من، حق به حقدار رسيد، و بجايگاه اصل خود منتقل گشت).

(لا يقاس بأل محمد صلي الله عليه وآله من هذه الامة أحد، ولا يسوي بهم من جرت نعمتهم عليه أبدا. هم أساس الدين، وعماد اليقين. إليهم يفتئ الغالي، وبهم يلحق التالي، ولهم خصائص حق الولاية، وفيهم الوصية والوراثة، الآن إذ رجع الحق إلي أهله ونقل إلي منتقله).

نهج البلاغه عبده ج ١ ص ٣٠، نهج البلاغه (صبحي الصالح) الخطبة ٢ ص ٤٧، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد ج ١ ص ١٣٩، ينابيع المودة قندوزي حنفي ج ٣ ص ٤٤٩

و در نامه خود به مردم مصر مي نويسد: (بخدا سوگند باور نمي کردم، و به ذهنم خطور نمي کرد که ملت عرب اين چنين به توصيه هاي رسول اکرم پشت و پا زده، و خلافت را از خاندان رسالت دور سازد، تنها نگراني من روي آوردن (بدون حساب) مردم به طرف ابوبکر بود، ولي من زير بار اين چنين بيعتي (که شاخصه هاي ديني نداشت) نرفتم، تا آنجا که ديدم گروهی، از اسلام برگشته و براي نابودي دين محمد صلي الله عليه وآله کمر همت بسته اند، و ترسيدم اگر به ياري اسلام و مسلمانان بر نخيزم، بايد شاهد رخنه جبران ناپذيري در دين باشم، و يا نابودي آن را نظاره کنم. که اين مصيبت بر من دشوارتر از مصيبت از دست دادن حکومت زود گذر بر مردم خواهد بود. پس در ميان آن همه آشوب و غوغا بپا خواستم، و توطئه دشمنان دين را در نطفه خفه کردم، و آيين پيامبر گرامي را نجات دادم: (فو الله ما كان يلقي في روعي ولا يخطر ببالي أنّ العرب تزعج هذا الأمر من بعده صلي الله عليه

وآله عن أهل بيته ، ولا أنهم منحوه عني من بعده ، فما راعني إلا انثيال الناس علي فلان يبائعونه ، فأمسكت يدي حتى رأيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون إلي محق دين محمد صلي الله عليه وآله ، فخشيت إن لم أنصر الاسلام وأهله أن أري فيه ثلماً أو هدماً تكون المصيبة به علي أعظم من فوت ولايتكم التي إنما هي متاع أيام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب ، أو كما يتقشع السحاب ، فنهضت في تلك الاحداث حتي زاح الباطل وزهق ، واطمأن الدين وتنهنه). نهج البلاغة، الكتاب الرقم ٦٢، كتابه إلي أهل مصر مع مالك الأشر لمّا ولاه إ مارتها، شرح نهج البلاغه ابن أبي الحديد: ٦ / ٩٥، و١٧ / ١٥١، الإمامة والسياسة: ١ / ١٣٣ بتحقيق الدكتور طه الزيني ط. مؤسسة الحلبي القاهرة

چند سؤال از برادران اهل سنت

در پایان چند سؤالی در همین رابطه به ذهن می رسد که امید است جنابعالی و سایر همفکران گرامی پاسخ قانع کننده ای ارائه نمایید:

١ - شما می گوئید پیامبر اکرم صلي الله عليه وآله خليفه معين نکرد، و تعیین آن را بعهدہ مردم گذاشت.

اگر این کار حضرت، حق بود و به صلاح امت و تضمین کننده هدایت مردم بود، پس بر همه واجب است از او متابعت کنند چون کار او باید برای تمام خداجویانی که معتقد به قیامت هستند، الگو باشد: (لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجوا الله واليوم الآخر). الأحزاب: ٢١

بنا بر این، کار ابوبکر که خليفه معين کرد بر خلاف سنت پیامبر صلي الله عليه وآله، و موجب ضلالت امت بود.

و همچنین کار عمر که تعیین خلافت را بعهدہ شوراي شش نفره نهاد نیز، برخلاف سنت پیامبر صلي الله عليه وآله و سيره ابوبکر بود.

و اگر چنانچه بگوئید کار ابوبکر و عمر به صلاح امت بود، پس باید ملتزم باشید که کار رسول اکرم صلي الله عليه وآله صحيح نبوده، نستجير بالله من ذلك.

۲ - پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله برای چند روز که از مدینه بیرون می رفت یکی از اصحاب خود را بعنوان جانشین معین می فرمود: (لأنّ النبي صلي الله عليه وسلم استخلف في كلّ غزاة غزاه رجلًا من أصحابه). تفسیر القرطبي ج ۱ ص ۲۶۸

ابن ام مکتوم را در ۱۳ مورد از غزوات، مانند: بدر، احد، ابواء، سویق، ذات الرقاع، حجة الوداع و... بعنوان جانشین خود در مدینه انتخاب نمود. عون المعبود لعظیم آبادي ج ۸ ص ۱۰۶، کنز العمال ج ۸ ص ۲۶۸، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ۴ ص ۲۰۹، الإصابة ج ۴ ص ۴۹۵، تاریخ خلیفة بن خیاط ص ۶۰ والمغنی لابن قدامة ج ۲ ص ۳۰

و همچنین ابو رهم را بهنگام عزیمت به مکه، جنگ حنین و خیبر، و محمد بن مسلمة را در جنگ قرقره، و نميلة بن عبد الله را در بني المصطلق، و عویف را در جنگ حدیبیة و... بعنوان خلیفه خود قرار داد. التنبيه والإشراف للمسعودي: ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۵، تاریخ خلیفة بن خیاط ص ۶۰. ویراجع أيضاً: الصحيح من السيرة للسید جعفر مرتضی ج ۸ ص ۲۸۳، باب من استخلف النبي (ص) علي المدينة، بنابر این آیا معقول است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله که برای خروج یک روز از مدینه مانند جنگ احد که در یک میلی مدینه بود، برای خود جانشین معین می نمود، و امت اسلامی را بدون جانشین برای همیشه ترک نموده باشد؟

آیا صحیح است که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله در جنگ خندق که در کنار مدینه بود برای خود جانشین تعیین نموده، ولی برای زمان طولانی بعد از خود، کسی را بعنوان جانشین معین نکرده باشد.

آیا در موارد یاد شده، یک مورد سراغ دارید که حضرت انتخاب جانشین را بعهده مردم واگذار نموده باشد؟

و یا در یک مورد با مسلمانها در مورد جانشین خود مشورت فرموده باشد؟

۳ - شما از طرفی، در کتب روایی خود از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کنید که فرمود: تمام پیامبران دارای وصی و جانشین بودند: (لکل نبی وصی و وارث). تاریخ مدینه دمشق: ۴۲ / ۳۹۲، والریاض النضرة: ۳ / ۱۳۸ (ج ۲ / ۱۷۸) ذخائر العقبی ۷۱، الكامل لابن عدي: ۴ / ۱۴، المناقب

للخوارمي: ٤٢، و ٨٥ ط. مؤسسة النشر الإسلامي بتحقيق المحمودي، الفردوس: ٣ / ٣٨٢ ح ٥٠٤٧، المناقب لابن المغازلي: ٢٠١ ح ٢٣٨، كفاية الطالب: ٢٦٠، ميزان الاعتدال للذهبي ج ٢ / ٢٧٣.

واز قول سلمان فارسي نقل مي كنيد كه از حضرت رسول اكرم صلي الله عليه وآله پرسيد: هر پيامبري براي خود وصي جانشين داشت، وصي شما كيست؟ (إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، فَمَنْ وَصِيكَ؟). المعجم الكبير: ٦ / ٢٢١، مجمع الزوائد: ٩ / ١١٣، فتح الباري: ٨ / ١١٤، كنز العمال: ١١ / ٦١ ح ٣٢٩٥٢، شواهد التنزيل: ١ / ٩٨، ميزان الاعتدال: ١ / ٦٣٥ عن أنس عن سلمان. وفي ٤ / ٢٤٠ عن أبي سعيد الخدري عن سلمان

و از طرف ديگر مي گوييد پيامبر صلي الله عليه وآله كسي را بعنوان جانشين معين نمود.

آيا در ميان تمامي پيامبران الهي، رسول اكرم صلي الله عليه وآله استثناء شده بود، و اين از خصوصيات و ويژگيهاي حضرت بود؟ و يا بر خلاف سنت تمام پيامبران عمل نمود؟ با اينكه خداوند در قرآن پس ذكر اسامي پيامبران بزرگ، به رسول گرامي صلي الله عليه وآله امر فرموده كه از هدايت آنان متعابعت نمايد: (أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهِمَ آقْتَدَهُ). انعام: ٩٠

٤ - شما مي گوييد: رسول گرامي صلي الله عليه وآله اين امت را بدون تعيين خليفه و جانشين رها نمود و از دنيا رفت، آيا رسول اكرم صلي الله عليه وآله تعيين خليفه را به عهده امت نهاد كه به هر نحويكه صلاحديدند و هر كسي را كه پسنديدند بعنوان خليفه انتخاب نمايند و خود حضرت هيچ سخني در باره شرائط انتخابات و شرائط رهبري و شرائط شركت كندگان در انتخابات بيان نفرمودند؟

و اين كار قطعاً، معقول نيست؛ زيرا رسول گرامي صلي الله عليه وآله در موقعيتي از دنيا رفت كه جامعه اسلامي در بدترين وضعيت قرار داشت؛ چون از طرفي دولت قدرتمند روم و ايران، حكومت اسلامي را تهديد مي كردند، كه اصرار حضرت مبني بر تجهيز جيش اسامه، بهترين گواه اين مطلب است.

و از طرف ديگر، منافقان، مشركان و يهوديان هر روز مشكلي براي جامعه اسلامي ايجاد مي كردند.

بديهي است در چنين موقعيتي اگر حاكم جامعه، يك فرد عادي بود جامعه را بدون جانشين رها نمي كرد، پس چگونه معقول است رسول اكرم صلي الله عليه وآله اين جامعه را بدون تعيين خليفه و

جانشین گذاشته و رفته باشد؟ با اینکه حضرت بیش از هر کسی غمخوار مسلمین بود و برای رفاه آنان از هر تلاشی دریغ نمی ورزید و آیه شریفه (لقد جاءكم رسول من أنفسكم عزیز علیه ما عنتم، حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم) ، بهترین دلیل این سخن است.

و اعتقاد به این چنین امری بالاترین اهانت به رسول خدا صلی الله علیه وآله است که با این چنین تصمیمی، جامعه اسلامی را با سخت ترین مشکل مواجه ساخته، همانگونه ای که دکتر أحمد امین دانشمند مصری به صراحت می گوید: پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله بدون اینکه جانشینی معین کند و یا چگونگی و شرایط تعیین حاکم را بیان کرده باشد از دنیا برود، جامعه اسلامی را با مشکلترین و خطرناکترین وضع مواجه ساخته است.

(توقی رسول الله صلی الله علیه وآله ولم یعین من یخلفه ، ولم یبین کیف یکون اختیاره ، فواجه المسلمون أشق مسألة وأخطرها!!) **فجر الاسلام: ۲۲۵**

و همچنین ابن خلدون می گوید: محال است که جامعه را بدون رهبر و سرپرست رها کرد که عامل درگیری میان مردم و سیاستمداران گردد، بدین جهت در هر اجتماعی نیاز مبرم به تعیین حاکمی است که جامعه را از هرج و مرج جلوگیری کند: (فاستحال بقاؤهم فوضی دون حاکم یزع بعضهم عن بعض واحتاجوا من أجل ذلك إلي الوازع وهو الحاكم عليهم) **مقدمة ابن خلدون: ۱۸۷.**

۵ - به نقل صحیح مسلم: حفصة به عمر گوشزد می کند که کسی را بعنوان جانشین خود معین کند، و بدنبال آن عبد الله فرزند عمر به وی می گوید: اگر چوپان تو، شتران و گوسفندان را بدون سرپرست رها کند، به وی اعتراض خواهی کرد که چرا باعث نابودی آنها گردیدی؟

پس ب فکر این امت باش! و کسی را بعنوان خلیفه برای آنان تعیین کن! چون رعایت حال این امت از مراعات وضع شتران و گوسفندان لازم تر است: (عن ابن عمر قال: دخلت علي حفصة فقالت: أعلمت أنّ أباك غیر مستخلف؟ قال: قلت: ما كان لیفعل.

قالت: إنّه فاعل. قال ابن عمر: فحلفت أنّی أكلمه فی ذلك. فسكت، حتّی غدوت. ولم أكلمه.

قال: فكنت كأنما أحمل بیمنی جبلاً، حتی رجعت فدخلت علیه ، فقلت له: إنّی سمعت، الناس یقولون مقالة فآلیت أن أقولها لك ، زعموا أنّك غیر مستخلف ، وأنّه لو كان لك راعی إبل، أو راعی غنم ثمّ

جاءك وتركها رأيت أن قد ضيِّع ، فرعاية الناس أشدّ). صحیح مسلم: ٦ / ٥ (٣ / ١٨٢٣) ، كتاب الإمامة ، باب الاستخلاف وتركه، مسند أحمد: ١ / ٤٧، المصنف لعبد الرزاق: ٥ / ٤٤٨

٦ - همچنين عائشه بوسيله عبد الله فرزند عمر به وي پیام مي دهد: امت محمد را بدون چوپان رها مکن و کسی را بعنوان جانشین تعیین نما، چون واهمه آن را دارم که آنان گرفتار فتنه گردند: (ثمّ قالت (أي عائشة): يا بُني! أبلغ عمر سلامي، وقل له: لا تدع أمة محمد بلاراع، استخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملاً، فإنّي أخشي عليهم الفتنة. الإمامة والسياسة: ١ / ٤٢ بتحقيق الشيربي، ١ / ٢٨ بتحقيق الزيني

و همینطور، معاویه که به قصد گرفتن بیعت برای یزید وارد مدینه شد، در جمع صحابه و ضمن گفتگو با عبد الله بن عمر گفت: (إني أُرهب أن أدع أمة محمد بعدي كالضأن لا راعي لها) من وحشت دارم، که امت پیامبر را همانند گوسفند بدون چوپان رها سازم و بروم. تاریخ الطبري: ٤ / ٢٢٦، ط. مؤسسه الأعلمی بیروت، الإمامة والسياسة: ١ / ٢٠٦ بتحقيق الشيربي، ١ / ١٥٩ بتحقيق الزيني، ط. مؤسسه الحلبي القاهرة

و مطابق نقل ابن سعد در طبقات، عبد الله عمر به پدرش گفت: (اگر چنانچه کسی را وکیل تو بر روی زمینهای کشاورزی است، فرا خوانی، آیا کسی را جایگزین آن خواهی کرد یا خیر؟ گفت: آری!

و پرسید: اگر کسی را که گوسفندان تو را چوپانی می کند فرا خوانی، کسی را بجای آن قرار خواهی داد یا خیر؟ گفت: آری!) وقال عبد الله بن عمر لأبيه: لو استخلفت؟ قال: من؟ قال: تجتهد فإنك لست لهم برب، تجتهد ، أرأيت لو أنك بعثت إلي قيم أرضك ألم تكن تحب أن يستخلف مكانه حتي يرجع إلي الأرض؟ قال: بلي. قال: أرأيت لو بعثت إلي راعي غنمك ألم تكن تحب أن يستخلف رجلاً حتي يرجع؟ طبقات ابن سعد ٣ ص ٣٤٣، ط. دار صادر بيروت، فليراجع: تاريخ مدينة دمشق: ٤٤ / ٤٣٥

آیا این بالاترین اهانت به رسول خدا (ص) نیست که به مقدار عائشه و حفصه و یا معاویه هم بفکر امت نبود؟! و احساس نفرمود که امت خود را نباید بدون چوپان رها سازد!!

و آیا کسی نبود به رسول اکرم (ص) تذکر دهد که کسی را بعنوان جانشین تعیین کند؟

و یا از حضرت، راه و روش تعیین خلیفه را سؤال نماید!!

۷ - شما که می‌گویید پیامبر اکرم (ص) بدون وصیت از دنیا رفت، آیا می‌دانید که یک کار خلاف قرآن و سنت به حضرت نسبت داده اید؟!

چون قرآن بر همه مسلمین دستور می‌دهد که بدون وصیت، از دنیا نروند: (کتب علیکم إذا حضر أحدکم الموت إن ترک خیراً الوصیة). [سورة المائدة: ۳](#).

زیرا جمله (کتب علیکم) همانند همین جمله در آیه شریفه (کتب علیکم الصیام) دلالت بر اهمیت و لزوم متعلق دارد.

و از طرفی هم رسول اکرم (ص) فرموده: وظیفه هر مسلمان داشتن وصیت نامه است، و نباید سه شبی از عمر مسلمانی سپری شود، مگر اینکه وصیت او در کنارش قرار گرفته باشد: (ما حق امرئ مسلم له شیء یوصی به ، یبیت ثلاث لیلال إلا ووصیته عنده مکتوبة).

بطوری که عبد الله بن عمر می‌گوید: وقتی که این حدیث را از رسول اکرم (ص) شنیدم، هیچ شبی را بدون وصیت نامه سپری نکردم: (قال عبد الله بن عمر: ما مرّت علیّ لیلة منذ سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ذلك، إلا وعندی وصیّتی). [صحیح مسلم: ۷۰ / ۵، أول کتاب الوصیة، ط. دار الفكر بیروت وفي الطبعة الحديثة: ۳ / ۱۲۵۰](#)

آیا می‌شود گفت: که عبد الله بن عمر به سخنان رسول گرامی (ص) بیش از خود حضرت، پایبند بود؟

آیا می‌شود گفت: پیامبر اکرم (ص) سخنی بگوید که خود به آن عمل نکند؟

خداوند می‌فرماید: چرا سخنی می‌گویید که به آن عمل نمی‌کنید؟ و این تناقض در گفتار و عمل، خشم خداوند را به دنبال دارد: (یا ایّها الذین آمنوا لِمَ تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عند الله أن تقولوا ما لا تفعلون). [صف: ۲ و ۳](#)

و این تناقض بقدری روشن بود که مورد اعتراض بعضی از روایت قرار گرفته مانند طلحة بن مصرف که به عبد الله بن اوفی می‌گوید: چگونه می‌شود که پیامبر گرامی (ص) به مردم دستور وصیت می‌دهد آنگاه خود ترک می‌کند: (عن طلحة بن مصرف، قال: سألت عبد الله بن أبي أوفی: هل کان النبی (ص) أوصی؟ قال: لا. فقلت: کیف کتب علی الناس الوصیة، ثم ترکها - قال: أوصی بکتاب الله.

صحیح البخاری: ۳ / ۱۸۶، کتاب الجهاد، ۵ / ۱۴۴، باب مرض النبی (ص) من کتاب المغازی، ۶ / ۱۰۷، باب الوصاة بکتاب اللہ، دار الفکر بیروت بالاوفست عن طبعة استانبول و فی روایة أحمد: (فکیف أمر المؤمنین بالوصیة ولم یوص؟ قال: أوصی بکتاب اللہ). مسند احمد بن حنبل: ۴ / ۳۵۴، فتح الباری: ۵ / ۲۶۸، تحفة الأحوذی: ۶ / ۲۵۷

آیه و حدیث توصیه، اگر دلالت بر لزوم وصیت نکند، حدّ اقل دلالت بر جواز وصیت که دارد و نشان می دهد که وصیت نمودن یک عمل نیک و پسندیده است و بر پیامبر گرامی (ص) زبیده نیست که آن را ترک نماید؛ زیرا قرآن می گوید: آیا مردم را به کار نیک دعوت کرده و خود را فراموش می کنید: أتأمرون الناس بالبرّ وتنسون أنفسکم) بقره: ۴۴.

۸ - شما که می گوید که پیامبر گرامی (ص) بدون جانشین از دنیا رفت و تعیین خلیفه را به عهده امت نهاد، آیا شرایطی هم برای کسی که رهبری جامعه را بعهده می گیرد و همچنین شرائط کسانی که در انتخابات رهبری، شرکت می کنند، معین فرمود یا نه؟

اگر معین فرموده، این شرائط در کدام حدیث روایت آمده است؟

اگر این شرایط در سخنان حضرت رسول اکرم (ص) آمده بود چرا در سقیفه بنی ساعده هیچیک از قهرمانان سقیفه به آن استناد نکردند؟

وانگهی! اگر انتخاب ابو بکر مطابق شرایطی که پیامبر اکرم (ص) بیان فرموده بود، چرا ابو بکر گفت: بیعت من یک امر اتفاقی و ناگهانی و بدون تدبیر صورت گرفت و خداوند، شرّ آن را دفع نمود قال أبو بکر فی أوائل خلافته: إنّ بیعتی کانت فلتة وقی اللّٰه شرّها وخصیبت الفتنة. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ۶ / ۴۷ بتحقیق محمد ابوالفضل، وأنساب الأشراف للبلاذری: ۱ / ۵۹۰ ط. مصر

یعنی طبیعتاً کار شرّی بود، ولی خداوند شرّ آن را برطرف ساخت قال ابن الأثیر: أراد بالفلتة الفجأة، ومثل هذه البيعة جديرة بأن تكون مهتجة للشر. النهاية في غريب الحديث: ۳ / ۴۶۷

و همین عبارت را عمر در اواخر خلافت خویش بر بالای منبر بیان کرد و گفت: اگر کسی به چنین کاری مبادرت کند، محکوم به مرگ خواهد شد: (إنّ بیعة أبي بکر کانت فلتة وقی اللّٰه شرّها فمن عاد إلی مثلها فاقتلوه) شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: ۲ / ۲۶، ورجوع شوده به: صحیح البخاری ج ۸ ص ۲۶، کتاب المحاربین، باب رجم الحبلي من الزنا، مسند احمد ج ۱ ص ۵۵. المصنف لعبد الرزاق

الصنعاني ج ٥ ص ٤٤٥، المعيار والموازنة لأبي جعفر الإسكافي ص ٣٨، المصنف - لابن أبي شيبة الكوفي ج ٧ ص ٦١٥

ابن اثير مي گوید: کار بي رویه را (فلته) مي گویند و بخاطر ترس از انتشار امر خلافت به بیعت ابوبکر مبادرت ورزیدند: (والفلته كل شيء من غير روية وإنما بودر بها خوف انتشار الأمر). النهاية في غريب الحديث: ٣ / ٤٦٧

اي کاش کسي از ابن اثير مي پرسيد که ترس از کدام امر خلافت بود؟

ترس از خلافتي که رسول اکرم (ص) معين فرموده بود؟

يا ترس از کاندیدا شدن افراد مشابه ابوبکر براي امر خلافت؟

انتشار خلافتي را که رسول گرامي (ص) معين نموده بود، نه تنها ترسي نداشت؛ بلکه ضامن صلاح ملت بود و بر همگان لازم بود که در برابر حکم پیامبر سر تسليم فرود آوردند، و کسي حق مخالفت و اظهار نظر نداشت.

(ما كان لمؤمن ولا مؤمنة إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة من أمرهم). أحزاب: ٣٦

و همچنین کاندیداتوري افراد دیگر هم واهمه نداشت زیرا پس از ملاحظه و بررسی، مردم اگر وي را هم سطح ابوبکر نمي یافتند، قطعاً با وي بیعت نمي کردند.

و اگر هم سطح ابوبکر بود، چه فرقي در بیعت با او و يا با ابوبکر بود؟

ولي اگر چنانچه او شرايطي بالاتر از ابوبکر داشت، و بهتر از ابوبکر براي اصلاح جامعه مي کوشيد، آیا اين کار ابوبکر مانع صلاح جامعه نبود؟

٩ - راستي از همه مهم تر، اگر واقعاً، خلافت ابوبکر بر مبناي شرايط، و مطابق سنت رسول اکرم (ص) انجام گرفته بود، چرا عمر گفت: (فمن عاد إلي مثلها فاقتلوه).

١٠ - شما از طرفي مي گوئيد: پیامبر گرامي (ص) کسي را بعنوان جانشين معين نفرمود و به کسي هم دستور نداد تا شخص معيني را خليفه او قرار دهد، بلکه مردم، ابوبکر را بعنوان خليفه معين کردند و ابوبکر نیز عمر را خليفه معين کرد و عثمان هم، توسط شوراي شش نفره تعيين شد، و از طرفي

دیگر می گویند اینها خلیفه و جانشین پیغمبر بودند و به آنان (خلیفة الرسول) اطلاق می کنید. آیا این، دروغ بستن به رسول گرامی نیست؟ که مطابق حدیث متواتر (من کذب علی متعمداً فلیتبؤ مقعده من النار) صحیح البخاری: ۱ / ۳۶ و ۲ / ۸۱ و ۴ / ۱۴۵ و ۷ / ۱۱۸ قال ابن جوزی: رواه من الصحابة ثمانية وتسعون نفساً. الموضوعات: ۱ / ۵۷، وقال النووي: قال بعضهم: رواه مائتان من الصحابة. شرح مسلم للنووي: ۱ / ۶۸

هر گونه دروغ به پیامبر گناه است.

پس بنا بر این، یا حرف شما که می گویند پیامبر اکرم (ص) خلیفه معین ننمود صحیح است؟ و یا اینکه به خلفای راشدین را خلیفه پیامبر می دانید درست است؟